

یکشنبه ۱۳ شهر ذیقعده الحرام ۱۳۲۱

رفتم دوشان تپه. هوا صاف بود، ولی خیلی بروذ داشت. بندگان اعلیحضرت همایونی، میان باغ تشریف داشتند، با شاهزاده عین الدوله فرمایشات می فرمودند. نظام السلطنه و امیر بهادر جنگ و اقبال الدوله و سپهدار و حاجی علیقلی خان و جمعی دیگر، آنجا بودند. بندگان اقدس تشریف بردند اطاقهای آصف السلطنه که شترها را حضوراً دعوا بیاندازند. نهار را هم آنجا میل فرمودند. من هم رفتم منزل آصف السلطنه. شترها را دعوا انداختند. دو نفر از آن شترها به قسمی دعوا نمودند که نزدیک بود همدیگر را بکشند. بعد از آن بندگان اقدس تشریف بردند شاه آباد.

من رفتم منزل. نهار خوردیم، رفتم منزل موثق الدوله. عین الدوله، وزیرافخم، نظام السلطان، حاجب الدوله، عمیدالدوله آنجا بودند. من، اسب عین السلطان را سوار شدم رفتم به فرح آباد. بندگان اقدس در آن طبقه بالا، میان ایوان گردش می فرمودند. عمارت هم نزدیک به اتمام است. بعضی از درب هایش را کار گذاشته اند. آقای شعاع السلطنه هم بودند. سه ساعت به غروب مانده، سوار شدم آمدم دوشان تپه رفتم منزل شاهزاده عین الدوله. از آنجا آمدم شهر. مدیر بود. قدری درس خواندم، رفتم اندرون راحت کردم.

دوشنبه ۱۴ شهر ذیقعده الحرام ۱۳۲۱

رفتم دوشان تپه. بندگان اقدس تشریف آوردند از کوه پائین که بروند شکار. این بنده هم در رکاب مبارک رفتم. آقای شعاع السلطنه اقبال الدوله و ساعدالدوله سردار، سپهدار و حاجی علیقلی خان و سایر عمله خلوت که همیشه ملتزم رکاب هستند. شمس الملک و صدق السلطنه و سیف السلطان و فخرالملک، تمام بودند. بندگان اقدس تشریف آوردند برای زیر سه پایه اول، در آفتاب رو سمت قنات ساری اصلان، یک

دسته شکار پیدا کردند. رفتیم به ماهرخ چون ماهرخش قدری دور بود مجدداً چند نفر شکارچی را فرستادند که سر بزنند. رفتند سر زدند، شکارها نزدیک آمدند، ولی خیلی نزدیک نبود. بندگان اقدس تفنگ انداختند، یک یقولی^۱ زدند و یک قوچ هم زخمی شد. تازی کشیدند و آنها را گرفتند. به وجود مسعود خبر دادند، خوشوقت گردیدند. آن جا به نهار افتادند و چند شیشه عکس عکاس باشی انداخت.

بعد از آن بندگان اقدس سوار گردیدند و تشریف فرمای دوشان تپه گردیدند. توی راه خرگوش زیاد بیرون می آمد. از آنجا آمدم منزل شمس الملک. یک ساعت از شب گذشته سوار شدم رفتم به خاکپای مبارک مشرف گردیدم.

سه شنبه ۱۵ شهر ذی قعدة الحرام ۱۳۲۱

صبح از خواب برخاستم آمدم منزل شاهزاده عین الدوله. آنجا موثق الدوله و امیر بهادر جنگ بودند. آقای شعاع السلطنه هم آمدند. خبر آوردند که بندگان اقدس تشریف می آوردند. تشریف آوردند پائین آن باغ جدیدی که تازه ایجاد گردیده، همراه شاهزاده عین الدوله، خلوت فرمودند. درشکه آورده بودند. نشستم آمدم شهر. بندگان اقدس هم، عصر تشریف فرمای شهر می شوند و روز کوچ است.

رفتم حمام. از حمام بیرون آمدم، دیدم حاجی شیخ شیپور همراه یک پسره کرمانی که اسم او اسدالله خان بود مختصر آوازی هم داشت و تار می زد، آمده بود. کالسکه خواستم، رفتم دیدن حاجی امام جمعه و حاجی سید جواد. گفتند: آقا اندرون هستند. پیغام دادیم، رفتیم اندرون، خدمت آقا. شاهزاده عزالدوله و عمادالدوله آنجا بودند. از آن روزی که آقا تشریف آورده اند از دو روز بعد قدری پهلوشان درد می کند. معالج هم میرزا ابوالقاسم سلطان الحکماء است. دیروز هم قدری فصد کرده بودند. ولی

۱ - باید تقولی باشد، جنین هر نوع حیوانی را تقولی گویند. در اینجا به معنی بزه شکار

امروز حالشان قدری بهتر است. عمامه سبزی سر آفاست، و ریش‌ها را سفید نموده‌اند. شرحی از پذیرایی سلطان عثمانی که سه ربع طول کشیده بود تعریف می‌کردند. حاجی سید جواد هم صحبت می‌کردند از «وینه». در حقیقت گردش خوبی آقا، کرده‌اند. میرزا محمد حسن منگنه با معاون السلطنه آمدند. همراه آجودان حضور رفتیم منزل خان معیر الممالک. گفتند: خان رفته‌اند مهرآباد. عکس مرا که حشمت الممالک بزرگ نموده‌اند آوردند تماشا کردیم. مقبل الدوله آمد به خدا حافظی. روز پنجشنبه همراه سپهسالار می‌روند منزل آصف الدوله، نقل مکان می‌کنند که بروند خراسان به زیارت. پریروز هم دختر سپهسالار را برای شعاع السلطنه عقد نمودند.

چهارشنبه ۱۶ شهر ذی‌قعدة الحرام ۱۳۲۱

امروز صبح خواب خیلی غریبی دیدم. خواب دیدم: در دیوان‌خانه، بندگان اعلیحضرت همایونی در توی اطاق برلیان به سلام نشسته‌اند. در وسط سلام دیدم که وکیل الدوله دستخطی در دست دارد و خاقان السلطنه پسر موقت الملک سینی‌بی در دست دارد که در صف سلام دادند به شاهزاده عین الدوله. میان سینی هم جقه بسیار بزرگی بود که مرواریدهای خیلی بزرگ در آن منصوب نموده بودند و چند دانه چنگک داشت یعنی قلاب. آوردند انداختند به کلاه شاهزاده عین الدوله. بعد از اتمام سلام در حال خواب، به شاهزاده می‌گفتم: همین مجلس را من خواب می‌دیدم. غرابت در این است که در خواب تعبیر خواب می‌کردم. نتیجه آن با خداوند متعال است، انشاءالله تعالی.

شنیدم حاجی امام جمعه، مرحوم گردیدند. اگر چه مرگ تعجیبی ندارد ولی چون دیروز که او را دیدم چندان سخت ناخوش نبودند، بسیار متعجب گردیدم. خوب شد که او را دیروز دیدم. بعد، سوار شدم رفتم درب خانه به خاکپای مبارک شرفیاب گردیدم، سپهسالار هم با صاحب منصب‌ها آمدند شرف‌اندوز گردیدند که مرخصی

بگیرند و بروند خراسان به عزم زیارت.

سوار شدم رفتم دکان «مليون» دواساز. پرده عکاسی داشت خریدم آمدم منزل چند روز، روزنامه عقب افتاده بود نوشتم تا دو ساعت به غروب مانده امروز یک پرده عکاسی که خریداری نموده‌ام، دو شیشه عکس از خودم میان ایوان عمارت عزیزیه انداختم و یک شیشه از نوکرها. تا، یک ساعت به غروب مانده مدیر آمد. قدری درس خواندم. یک ساعت از شب گذشته رفتم منزل عین الدوله وزیر اعظم. دیدم امیر بهادر جنگ و مؤیدالدوله و یمین السلطان آنجا بودند. دبیر حضور^۱ هم کاغذ می‌نوشت. بندگان اعلیحضرت شهر یاری وزیر اعظم را پای تلفن احضار فرمودند. با شاهزاده وزیر اعظم رفتیم پای تلفن. گفتگوهای خود را نمودند، از آنجا آمدند حیاط خلوت.

پنجشنبه ۱۷ شهر ذیقعدہ الحرام ۱۳۲۱

قدری کسالت داشتم. منصورالحکماء را خواستم، آمد مُسهل داد. قدری درس خواندم و روزنامه گفتم منشی نوشت. مدیر آمد، قدری درس خواندم رفتم اندرون.

جمعه ۱۸ شهر ذیقعدہ الحرام ۱۳۲۱

رفتم مسجد شاه. چون روز آخر فاتحه مرحوم امام جمعه بود تمام شاهزادگان و وزراء بودند. رفتم پیش خان معیر الممالک نشستم. آقای شعاع السلطنه و عین الدوله وزیر اعظم آمدند. خیلی شلوغ بود؛ آقای شعاع السلطنه ختم را جمع نمودند. من هم آمدم منزل. عصری سوار شدم رفتم منزل حاج آصف الدوله. چون سپهسالار به زیارت ارض قدس مشرف می‌خواهند بگردند در آنجا نقل مکان نموده‌اند که فردا بروند. از ایشان دیدن نمودم. جمعیت کثیری بودند از شاهزاده‌ها و وزراء، چندین اطاق پر بودند.

شنبه ۱۹ شهر ذیقعدہ الحرام ۱۳۲۱

رفتم درب خانه. بندگان اعلیٰ حضرت همایونی اندرون تشریف داشتند. مدتی معطل گردیدم بیرون تشریف نیاوردند. آمدم منزل. عصری سوار شدیم رفتیم منزل خان معیر الممالک. یک عکس دیگر مرا هم حشمت الممالک بزرگ نموده، قدری تماشا کردیم. آمدم منزل. مدیر بود، قدری درس خواندم.

یکشنبه ۲۰ شهر ذیقعدہ الحرام ۱۳۲۱

سوار شدیم رفتیم درب خانه به خاکپای مبارک مشرف گردیدم. آمدم منزل. بعد از صرف نهار، سوار شدیم رفتیم عکاسخانه روسی خان. دو تا عکس بود می خواستم آنها را بزرگ نمایم بزرگ نمودیم. از آنجا سوار شدیم رفتیم به شکارآباد، حسین خان سرتیپ و شاه پلنگ خان هم آمدند. از آنجا مراجعت به منزل کردیم. من رفتم خدمت شاهزاده عین الدوله وزیر اعظم. تا دو ساعت از شب گذشته دو به دو، صحبت می کردیم.

دوشنبه ۲۱ شهر ذیقعدہ الحرام ۱۳۲۱

رفتم درب خانه به خاکپای مبارک مشرف گردیدم. از آنجا آمدم منزل. بعد از نهار قدری مشق کردم و منشی باشی چند روز از روزنامه عقب افتاده بود و نوشت. بعد مدیر آمد قدری هم درس خواندم

سه شنبه ۲۲ شهر ذیقعدہ الحرام ۱۳۲۱

صبح از خواب برخاستم رفتم درب خانه به خاکپای مبارک شرفیاب گردیدم؛ مدتی بودم. از آنجا آمدم منزل. نهار خوردم، رفتم منزل شمس الملک. چند رأس اسب

آوردند میان حیاط، تماشا کردیم. نیم ساعت به غروب ماند آمدم منزل. مدیر آمد قدری درس خواندم. شب را نیم ساعت گذشته بود، به اتفاق آقا میرزا آقا خان رفتم تئاتر. سه پرده بازی بیرون آوردند. آواز بود و آپرت. خیلی شلوغ بود. امشب انتظام الدوله جبراً ما را مهمان کرده بود. (لژ^۱) شش نفره بود. من بودم، اعتضاد خلوت، عیسی خان و آقا میرزا آقا خان.

چهارشنبه ۲۳ شهر ذیقعدة الحرام ۱۳۲۱

بندگان اقدس تشریف فرمای دوشان تپه می شوند. من سوار شدم رفتم دوشان تپه. بندگان اقدس هنوز تشریف نیاورده بودند. بعد اعلیحضرت همایونی تشریف آوردند. نهار گرم در دوشان تپه میل می فرمایند. تشریف بردند در درّه زرک شاید شکاری بکنند و مراجعت فرمایند. رفتند تا نزدیک استخر زرک، از آنجا مراجعت فرمودند به باغ دوشان تپه. بندگان اعلیحضرت استراحت فرمودند، من رفتم پیش امیر بهادر جنگ منزل ایشان جای خوردم. امشب مهمان داریم که اسامی آنها از قرار تفصیل ذیل است: اقبال الدوله، معیر الممالک، اعتصام السلطنه، حشمت الممالک. ساز زن هم میرزا حسینقلی بود، ضرب گیر آقا باشی، آواز خوان سید احمد.

پنجشنبه ۲۴ شهر ذیقعدة الحرام ۱۳۲۱

دیشب دیر خوابیدم، صبح خیلی دیر از خواب برخاستم. رفتم حمام، نزدیک ظهر بود بیرون آمدم نهار خوردم. عصری مدیر آمد درس خواندم. رفتم اندرون، راحت کردم.

جمعه ۲۵ شهر ذیقعدةالحرام ۱۳۲۱

امروز، بندگان اعلیحضرت همایونی تشریف فرمای دوشان تپه می شوند. من سوار شدم دیدم بندگان اعلیحضرت شهریاری تشریف برده اند. سواره رفتم تا رسیدم به رزمگاه. دیدم امیر بهادر جنگ و حاجب الدوله آنجا نشسته اند، و سوارهای زیادی جلوشان را گرفته اند.

بنندگان اقدس شاهنشاهی از آفتاب روی سیاه غار رو به سر تپه می رفتند. از درشکه پیاده شدم، تاخت نمودیم به سیاه غار، به تیپ همایونی ملحق شدیم. بندگان همایونی میان سر تپه و سیاه غار ایستادند، شکارچی ها رفتند سر بزنند به شکار. سر زدند، رو به اعلیحضرت همایونی نیامدند.

بنندگان اقدس خیالشان از شکار منصرف گردید و مراجعت فرمودند به دوشان تپه. من هم مراجعت نمودم به دوشان تپه. نهار خوردم، ثانیاً به خاکپای مبارک شرف اندوز بودیم. بندگان همایونی عصری تشریف بردند فرح آباد. رفتیم، مدتی هم فرح آباد بودیم.

امروز خطر برزگی از صادق خان گذشت: سر نهار با بصیرالسلطنه شوخی می کردند. صادق خان زمین خورد به روی تنگ شربت؛ تنگ شکست و به ران صادق خان رفت؛ بقسمی که چهار بخیه دکتر خلیل خان زد.

شنبه ۲۶ شهر ذیقعدةالحرام ۱۳۲۱

صبح از خواب برخاستم رفتم درب خانه به خاکپای مبارک مشرف گردیدم. از آنجا آمدم منزل. امروز، وزیر مختار انگلیس که به بوشهر رفته بود مراجعت کرد و به خاکپای مبارک مشرف گردید. امروز پنج شش روز است که دو دولت روس و ژاپن جنگ می کنند. سه فروند کشتی جنگی روس ها را ژاپونی ها غرق کرده اند. مزاج من هم

خیلی کسل است. نهار آوردند خوردیم. قدری روزنامه‌ی ننوخته داشتم، نوشتم. منزل بودم تا غروب.

یکشنبه ۲۷ شهر ذیقعدہ الحرام ۱۳۲۱

رفتم دربِ خانه به خاکپای مبارک مشرف گردیدم. از آنجا آمدم منزل. تا عصر منزل بودم. بعد رفتم منزل شاهزاده عین‌الدوله. پایش درد می‌کرد. تا یک ساعت از شب گذشته آنجا بودم.

دوشنبه ۲۸ شهر ذیقعدہ الحرام ۱۳۲۱

بندگان اقدس اعلیٰ تشریف بردند باغشاه. بعد از نهار درشکه سوار شدم رفتم باغشاه به خاکپای مبارک مشرف گردیدم. بعد از آنجا آمدم منزل. حاج عمیدالملک، بالایی خانهٔ سیف‌السلطان چهار پنج هزار ذرع زمین خریده، عمارت خیلی خوبی ساخته است. بعد از آنجا رفتم منزل شاهزاده شعاع‌الدوله. بازدید از او نکرده بودم.

سه‌شنبه ۲۹ شهر ذیقعدہ الحرام ۱۳۲۱

بندگان اعلیحضرت امروز تشریف فرمای دوشان تپه می‌شوند. من هم سوار شدم، به التزام رکاب مبارک رفتم. تشریف بردند عمارت فرح‌آباد. میان باغ فرح‌آباد گردش زیاد فرمودند. قدری دستورالعمل بتائی چون ناتمام است دادند، بعد بندگان اقدس همایونی از فرح‌آباد تشریف آوردند عمارت دوشان تپه.

من، در این زمان توقف موبک اقدس به دوشان تپه، شبها را در دوشان تپه هستم و غالب روزها را می‌آیم شهر. آمدم شهر، مدیر آمد، قدری درس خواندم. وضو گرفتم، نماز خواندم. یک ساعت از شب گذشته از شهر حرکت نمودم رفتم دوشان تپه.

آدم منزل شمس الملک، حسین خان سرتیپ آنجا بود، تا چهار ساعت از شب گذشته شام خوردیم.

چهارشنبه سلخ شهر ذیقعد الحرام ۱۳۲۱

امروز بندگان اقدس تشریف می بردند درّه زرک. من هم سوار شدم رفتم درّه زرک گردنه «مس داشی». یک دسته شکار دیدند که آمدند سمت «نی درّه». اعلیحضرت همایونی هر چه معطل گردیدند، شکارها نیامدند، از آنجا تشریف آوردند به باغ جدید زرک. نیرالدوله هم امروز در رکاب مبارک سوار شده بودند.

بعد از صرف نهار بندگان اقدس قدری تیراندازی نمودند، چند نشانه خیلی خوب زدند. از آنجا سوار شدند تشریف آوردند به باغ دوشان تپه. من رفتم منزل شمس الملک و قدری راحت نمودم.

بعد همراه شمس الملک، رفتیم به باغ، به خاکپای مبارک مشرف شدیم. نماز ظهر و عصر را خواندند. آقای شعاع السلطنه و جمعی در حضور مبارک بودند. یک ساعت به غروب مانده می خواستند تشریف ببرند عمارت بالا. مقتی باشی آمد عرض نمود که آب قنات دوشان تپه قریب دو سنگ علاوه شده است. بندگان اقدس کالسکه شعاع السلطنه را سوار شدند، به اتفاق شعاع السلطنه تشریف بردند سر قنات که ببینند تفصیل از چه قرار است. به ملازمت رکاب این بنده هم رفتم. آنجا که رفتیم، هر کس یک حرفی زد. یکی گفت آب بند قنات باز شده است. یکی گفت از سلطنت آباد تقلب نموده اند آب روی قنات انداخته اند. این بنده به عرض مبارک رسانیدم که: خوب است یک نفر سوار برود ببیند، در سلطنت آباد شاید آبی روی این قنات انداخته باشند. حضرات گفتند: حالا دیر وقت است نمی شود رفت سر قنات؛ اگر راست می گویی خودت برو.

به هر جهت، گردن گیر من شد. اسب شاه را سوار شدم یک ساعت به غروب مانده

از سر قنات حرکت نمودم. از میان صحرا رفتم درب مسجد سلطنت آباد. باغبانها را خواستم، از آنها تحقیقات نمودم، چیزی نوشتم آنجا گذاشتم. معلوم شد که آب روی قنات نیانداخته‌اند.

مراجعت نمودم به دوشان تپه. وقت مغرب بود. تفصیلات قنات را به عرض خاکپای مبارک رسانیدم. اعلیحضرت همایونی خیلی تعریف فرمودند و تن پوش مبارک را که یک ثوب سرداری باشد به من مرحمت فرمودند. بعد از آنجا سوار شدم آمدم شهر.

جمعه ۲ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۱

صبح از خواب برخاستم رفتم حمام و دعا‌های اول ماه را خواندم. به سرعت رفتم رو به دوشان تپه. میل چرخ درشکه شکست و درشکه روی خاک افتاد. خدا خیلی به من رحم فرمود. درشکه مقتدر السلطنه را سوار شدیم رفتیم دوشان تپه. گفتند: بندگان اقدس سمت قصر فیروزه تشریف بردند. سوار شدم رفتم سمت قصر فیروزه. دیدم بعضی از سوارها و امیر بهادر جنگ آنجا مانده‌اند و شاه از سمت ماهورهای آهورو به چشمه علی تشریف می‌برند. تاخت نمودم زیر ماهور ملحق گردیدم به تیپ همایونی.

بعد سمت مسگر آباد یک دسته شکار پیدا نمودند. میرشکار آمد بندگان اعلیحضرت را برد «ماهرخ». من به ماهرخ رفتم، همانجا ماندم. معلوم شد شکارها را گریزانده بودند. اعلیحضرت هم هیچ تفنگ نیانداختند. بعد رفتند آن روی چشمه علی که به قصر فیروزه نگاه می‌کند؛ آنجا به نهار افتادند. نیرالدوله و نصر السلطنه و سردار معظم در رکاب بودند. میرشکار آمد به عرض خاکپای مبارک رسانید که زیر جاده ناظم خلوتی هم زیر «رواک» هر دو، شکار زیادی است. سوار زیادی تعیین فرمودند که بروند رو به جاده بایستند که شکار روبه «نی دره» نرود. من را هم فرمودند همراه میرشکار، برو شکارها را (رم) بده بیاید طرف شاه به اتفاق میرشکار رفتیم دیدم شکار بسیاری است، زیر

«رواک» دارند می چرند. چند نفر غلام و قوللر آقاسی باشی را، رو به جاده گذاشتم، که اگر شکار آمد رم بدهند. من و میرشکار و شاطر باشی رفتیم رو به گردنه شش گوش. یک دسته شکار در این بین از جلو بیرون آمدند. اسب تاختم، نشد که تفنگ بیاندازم. رفتم تا سرکش شش گوش. میرشکار و شاطر باشی رفتند که از سرو بروند. من رفتم که از سمت لپه زن بیایم پایین، برای مسگر آباد.

قدری که رفتم از سمت جاده رو به گردنه یک دسته شکار بسیاری دیدم که دارند می چرند. دیدم باید بروم به جاده، آنجا ماهرخ بروم. رفتم ماهرخ، دیدم بالا دست. شکارها، سه قوچ بزرگ دارند می چرند. خیلی قوچ بزرگی بودند. باد من به آنها خورد، آنها گریختند و آن شکارها را هم با خودشان بردند. ریختند شکارها طرف قطار تپه. خلاصه، باز آمدم به سر «لپه زن». سرکشیدم چیزی ندیدم. یک دسته شکار سمت دست چپ خاک های سیاه شش گوش، دیدم. آنها را هم، دیدم خیلی دور هستند. آمدم رو به «رواک». در آن سیلاب که به باغ زندان نگاه می کند یک دسته شکار غفلتاً بیرون آمدند. دو تیر گلوله انداختم، نخورد. دیدم می خواهند رو به سیلاب بریزند. سر تاخت، دو تیر چهارپاره انداختم، نخورد. دو مرتبه تاختم سر بالا، یک تیر دیگر چهارپاره انداختم، نخورد. معلوم شد قسمت ما نبوده اند. همین طور آمدم زیر «رواک» هنوز آنها مرا ندیده. خیلی هم نزدیک بودند، ماهرخ خوبی داشتند. رفتیم ماهرخ، یکی کمی باد ما به شکارها خورد، قدری جایشان را عوض کردند. چهارپاره رس نبود، چند تیر گلوله انداختم نخورد. آمدم سر گردنه «رواک»، دو تا قوچ هم آن جا دیدم. دو تیر گلوله هم برای آنها انداختم نخورد. آمدم تا زیر باغ، آنجا کبک زیادی دیدم. دو تای آن را زدم یکیش گم شد و یکیش خیلی بزرگ و خوب بود برداشتم.

آمدیم تا سر قنات ساری اصلان، اسبها مان را آب دادیم. غروب شده بود. آمدیم منزل. یک ساعت از شب گذشته بود که رفتم به خاکپای مبارک مشرف گردیدم. تا

ساعت چهار از شب گذشته شرف اندوز خاکپای مهر اعتلای مبارک بودم. از آنجا آمدم منزل. همراه شمس الملک آمدمیم تا وسط قصر فیروزه، حسین خان سرتیپ و شاه پلنگ خان آنجا بودند. قدری گردش نمودیم آمدمیم منزل.

شنبه ۳ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۱

آدم شهر رفتم منزل عین الدوله وزیر اعظم. هنوز پایشان قدری درد می‌کند. صدق الدوله بود، اجلال السلطنه بود و عیسی خان خواجه. امروز در شکار آباد نهار را مهمان شمس الملک هستم. رفتم آنجا، حسین خان سرتیپ بود، ضیاء الدوله و شاه پلنگ خان. خیلی خیلی هم بحمدالله خوش گذشت. بعد از آنجا رفتم دوشان تپه. رفتم منزل. رفتیم به خاکپای مبارک مشرف شدیم، تا یک ساعت از شب گذشته. از سواری‌های دیروز و پریروز، بسیار خسته و کسل بودم.

یکشنبه ۴ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۱

امروز روز اول حوت است.

صبح از خواب برخاستم. هوا صاف و خوب بود. رفتم بیرون. بندگان اعلیحضرت همایونی تشریف بردند دره زرک. ملتزمین رکاب، تمام بودند. شاهزاده نیرالدوله هم در رکاب بود. سر استخر باغ جدید زرک که رسیدیم، (در) قله سیاه غار یک دسته شکار زیادی دیدیم که تماماً قوچ بودند. بندگان اقدس خواستند شکاری بکنند؛ میرشکار را فرمودند از سمت «مس داهی» و «سیاه غار» و «آفتاب رو»، پیاده بفرستند که شکارها را رم بدهند. خود بندگان اقدس تشریف بردند زیر سنگی شکارها را تماشا فرمودند. شعاع السلطنه هم تشریف آوردند. بعد شکارها ریختند به طرف بندگان اقدس شاهنشاهی، قدری هم طرف ماها ریختند. بعضی که تفنگ داشتند انداختند، اما کاری

نکردند. بندگان اقدس هم چهار تیر چهار پاره انداختند چیزی نیفتاد پس از آن یک قوچ بزرگ زخمی، بهصیرالسلطنه آورد. دو قوچ بزرگ میرشکار آورد، یکی هم امیر شکارچی و رحیم شکارچی آوردند. در هر صورت، چهار قوچ بزرگ آوردند از نظر مبارک گذرانیدند. بحمدالله وجود مبارکشان مفرح شد. چند شیشه عکس، عکاس باشی برداشت. عبد از آن نهار میل فرمودند و راحت فرمودند. ماها هم آمدم چادر امیر بهادر جنگ. امیر بهادر جنگ با عیسی خان مشغول تخته بازی بودند. چای خوردیم، قلیان کشیدیم.

بنندگان اقدس از خواب برخاستند. میان باغ گردش می فرمودند، دستورالعمل درخت کاری می دادند. دو ساعت به غروب مانده سوار شدیم آمدم رو به منزل. وضو گرفتم، نماز خواندم، رفتم درب خانه به خاکپای مبارک مشرف بودم تا ساعت چهار از شب رفته.

دوشنبه ۵ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۱

امروز روز کوچ است. اعلیحضرت همایونی در فرح آباد نهار میل خواهند فرمود. عصری تشریف فرمای شهر می شوند. رفتیم به اتفاق شمس الملک در سر درب باغ شرف اندوز خاکپای مبارک شدیم. داشتند راه می رفتند.

بعد آمدم شهر، رفتم منزل شاهزاده وزیر اعظم. دیدم هنوز پایشان درد می کند، اندرون هستند و بیرون هم نخواهند آمد. آمدم منزل. امروز، تمام منزل بودم. جایی نرفتم.

سه شنبه ۶ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۱

سوار شدم رفتم درب خانه. خیلی شلوغ بود. تمام وزراء و شاهزادگان بودند. به خاکپای مبارک مشرف گردیدم. قریب دو ساعت بودم. بعد سوار شدم آمدم منزل. بعد

سوار شدم رفتم به دیدن حسام لشکر. از حکام که احضار شده‌اند اول حسام لشکر است که وارد شده است. او هم منزل نبود. رفتم اندرون، دیدن خاله. حسام حضور که داماد حسام لشکر باشد، او هم مازندارن بود آمده است. از آنجا آمدم منزل. مدیر آمد قدری درس خواندم.

چهارشنبه ۷ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۱

صبح از خواب برخاستم رفتم حمام. قدری روزنامه گفتم منشی‌باشی نوشت. رفتم درب خانه. قدری بودم، مراجعت کردم.

پنجشنبه ۸ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۱

سوار شدم رفتم درب خانه. رفتم توی حیاط، به خاکپای مبارک مشرف گردیدم. بعد تشریف بردند بالا. وزیر اعظم هم چند روز بود که پایش درد می‌کرد، امروز درب خانه آمد شرفیاب گردید. آقای نایب‌السلطنه و سایر شاهزادگان و وزراء، تمام بودند. پای وزیر اعظم هنوز خوب نشده. باکالسه کوچک از درب باغ، آمد توی عمارت. بعد شتر قربانی حضور آوردند. رقاص زیادی همه بالباسهای کثیف و جورابهای چرک آمدند. تمام، سرهایشان پر از رشک و شپش بود. حقیقتاً خیلی خیلی کثیف بودند. قدری زدند و خواندند، مرخص شدند و رفتند.

پس از آن، سوار شدیم رفتیم به امام‌زاده سید نصرالدین برای تشییع جنازه مادر نایب‌السلطنه که امروز از آنجا از امانت، بیرون آورده حمل عتبات می‌کنند. قوام‌نظام، پسر دایی نایب‌السلطنه، حامل نعش خواهد بود.

آمدیم خیابان ناصریه. زنهای بسیاری جمع شده بودند برای تماشای جنازه. دم شمس‌العماره که رسیدیم اوضاع نعش به ما رسید. موزیکانچی فراق بود و غیره. از

درشکه پیاده شدیم. به سبزه میدان که رسیدیم، جمعیت زیادتر شد طوریکه هیچ راه نبود. نعش را آوردند. صاحبمنصب زیادی توپچی و سوار زیادی بودند تا سبزه میدان نعش را به دوش آوردند. طلاب مدرسه سید نصرالدین و بعضی از قاجاریه آنجا تخت روان را به قاطر بستند. عقب سر نعش افتادیم. پشت سر ما آقای نایب السلطنه به کالسکه نشسته بودند. خوانین بسیاری بودند. پشت سر نعش من بودم و موثق الدوله و مشکوة الدوله، انتظام الدوله و امیر توپخانه. غیر از ماها سواره کسی نبود. رفتیم تا دروازه حضرت عبدالعظیم. افواج پیاده، که عقب نعش بودند از قبیل ژاندارم و غیره ایستادند و طلاب زیادی هم به درشکه‌های کرایه نشسته بودند می آمدند.

جمعه ۹ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۱

بندگان همایونی تشریف فرمای باغشاه گردیدند. سوار شدیم رفتیم باغشاه به خاکپای مبارک شرفیاب گردیدیم. تا عصری آنجا بودم و برای شاهزاده لسان‌الحکماء دستخط اطبای حضوری صادر نمودم. بعد، عصر سوار شدم آمدم منزل. پس از آن حاج میرزا ابوالقاسم که در واقع امام جمعه است با حاجی سید جواد اخوی اش آمدند اینجا. دیشب هم نایب اسدالله و حبیب ستوری^۱ اینجا بودند. ساز بسیار خوب گوش نمودم. بحمدالله خیلی خوش گذشت.

شنبه ۱۰ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۱

گوسفند قربانی را آوردند کشتیم. رفتیم به تماشای شتر قربانی در بالا خانه‌های معین‌السلطان جمعیت غربی از زن و مرد بودند. میان میدان هم جمعیت زیادی بودند.

۱- منظور حبیب سماعی (سماع حضور) استاد موسیقی و نوازنده چیره‌دست سنتور است که گفته می‌شود نظیرش در تاریخ موسیقی دیده نشده است.

زن وزیر مختار فرانسه و دخترش بودند، «شارژ دافر» فرانسه بود. خود وزیر نبود، گویا کسالت داشت. شنیدر و دخترش هم بودند. معین السلطان تشریفات زیادی چیده بود از قبیل میوه و آجیل. بعد شتر را آوردند با تشریفات معمولی هر ساله کشتند. بعد همراه شمس الملک رفتیم منزل سالار السلطنه. دیشب ساعت هفت سالار السلطنه از همدان آمده است خانه پدر زنش اعتمادالدوله وارد شده. بعد آمدیم منزل شمس الملک نهار خوردیم. گفتند: شاه سوار می شوند. شمس الملک رفت درب خانه. من آمدم منزل مدتی راه رفتم و پیانو زدم. شمس الملک آمد اینجا که؛ «سواری موقوف شد برویم به زیارت حضرت عبدالعظیم».

شاه پلنگ خان و حسین خان سر تیپ و حاجی خان، میرزای اضطل، نشستند در یک درشکه؛ من و شمس الملک هم یک درشکه، رفتیم زیارت کردیم و مراجعت نمودیم.

یکشنبه ۱۱ شهر ذی حجه الحرام ۱۳۲۱

رفتیم درب خانه به خاکپای مبارک مشرف شدیم. دیدیم بندگان ظل الهی می خواهند سوار بشوند. ما نماز را آنجا خواندیم. اعلیحضرت همایونی تشریف بردند. ماها هم از عقب سر سوار شدیم رو به دوشان تپه. یک راست تشریف فرمای فرح آباد شدند. تا نیم ساعت به غروب تفرج می فرمودند و دستور العمل می دادند. بعد آمدم اطاق های بیرون پیش امیر بهادر جنگ، نیم ساعت به غروب مانده بندگان اقدس تشریف آوردند شهر، ما هم آمدم شهر. یک ساعت از شب رفته شمس الملک همراه نصرت الممالک آمدند اینجا، سوار شدیم به درشکه رفتیم به تئاتر. جمعیت زیادی بودند. سیف السلطان، فخر الملک، پسرهای ایشان، انتظام الدوله، میزرا عبدالله خان، ظهیر السلطان.

بعد شمس الملک گفت: برای یک نفر از آدمهایم که پری نام دارد عروسی دارم،

بیایید. برویم آن جا عیش نماییم.

سوار شدیم رفتیم. دیدیم خانه خیلی کوچک و مُحَقَّر است. جمعیت زیادی از قبیل پلیس محل و کسبه و آدم‌های شمس‌الملک و غیره و غیره، پُر است. توی یک اطاق کوچکی ما را جا دادند. جا هم نمی‌گرفتیم، به زور ما را چپانیدند. مطرب‌ها آمدند، یک دسته مطرب پدر سوخته. یک نفر رَقاص بد ترکیب چرک پدر سوخته به سنّ هفت هشت ساله آمد رقص نماید. گفتم خوب است برویم منزل خودتان، این مطرب‌ها برای همین اهل حیاط خویند. آدم‌های شمس‌الملک هم به خیال عیش خودشان بودند. ما هم قدری پیانو زدیم. خوراکی هیچ نداشتیم. ظهیر السلطان از گرسنگی فرار نمود.

دوشنبه ۱۲ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۱

بندگان اقدس شاهنشاهی از صبح تشریف بردند دوشان تپه. سوار شدیم رفتیم به دوشان تپه. در سر درب باغ، به خاکپای مبارک مشرف شدیم. بعد راحت فرمودند. جمعی بودند آنجا مشغول آس و تخته بودند. آقای شعاع‌السلطنه و اعتضادالسلطنه در رکاب ظفر انتساب بودند. بعد از مدتی تشریف بردند، جای را در فرح آباد میل فرمودند.

سه‌شنبه ۱۳ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۱

رفتم منزل وزیر اعظم. از دیشب مجدداً پایشان درد گرفته و اندرون هستند. امین‌الخاقان، امروز از «منا» تلگراف کرده بود. بحمدالله سلامت است. اعمال حج را تمام کردند.

چهارشنبه ۱۴ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۱

قدری روزنامه عقب افتاده بود نوشتم. منصورالحکماء آمد گلوی مرا دید، دوا داد خوردم، نهار آوردند خوردیم. حسن خان قدری کتاب خواند. یک شیشه عکس از

آدمها انداختم. قدری مشق کردم. مدیر آمد، تا یک ساعت از شب گذشته مشغول درس و مشق بودم. مدیر رفت، نماز مغرب و عشا را خواندم، رفتم اندرون راحت کردم.

پنجشنبه ۱۵ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۱

«سید لبو» آمد قدری صحبت کردیم. حسن خان قدری کتاب خواند. نهار حاضر نمودند، خورديم. حسن خان را گفتم آمد کتاب ابراهيم بيك را خواند قدری خوابم برد.

جمعه ۱۶ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۱

بعد از نهار منشی‌باشی قدری کتاب ابراهيم بيك را خواند، من خوابيدم. عصر خان معير الممالك تشریف آوردند به عيادت من. نماز مغرب و عشا را خواندم، رفتم اندرون.

شنبه ۱۷ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۱

نهار حاضر نمودند خورديم. سيد چغندر هم آمد. بعد از نهار منشی‌باشی مشغول خواندن کتاب ابراهيم بيك گرديد.

سردار افخم از رياست اداره معزول گرديد. کاراداره نظمية رابه سعيدالسلطنة دادند. رفتم حمام، بيرون آمدم نماز خواندم. توی اطاق نشسته بودم پيانو می‌زدم که يك نفر از فراش خلوت‌ها از جانب بندگان اعليحضرت همایونی آمد به احوالپرسی من. تشکرات مراحم ملوکانه را نمودم. رفتیم منزل وزير اعظم، اطاقی که مابين بيرون و اندرون است، آنجا بودند. وزير مختار فرانسه آنجا بود. او رفت، وزير اعظم آمد اطاق دیگر. رفتیم نشستیم. دبیر حضور و دبیر الملک بودند. بعد کلنل قزاق و نظام السلطنة آمدند.

یکشنبه ۱۸ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۱

رفتم منزل فخرالملک. عقدکنان دختر فخرالملک بود برای پسر معتضد السلطنة.

از شاهزادگان و علماء و اعیان، تمام بودند. بعد از اتمام مجلس عقد بیرون آمدم. سوار شدم رفتم منزل خان معیر الممالک. خان اندرون بودند. مرا خواستند، رفتم نشستم. تا مغرب آنجا بودم.

دوشنبه ۱۹ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۱

صبح از خواب برخاستم رفتم درب خانه به خاکپای مبارک مشرف گردیدم. به اتفاق آجودان حضور آمدم منزل. چلوکباب شکار داشتیم صرف نمودیم. بعد از آن رفتم دیدن عضد السلطان. امروز دو روز است که از گیلان آمده است. حکامی را که احضار نموده اند این چند روزه وارد گردیدند. ظفر السلطنه حاکم کرمان و نیرالملک حاکم ولایت تلائه است.

سه شنبه ۲۰ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۱

صبح از خواب برخاستم رفتم درب خانه به خاکپای مبارک مشرف گردیدم. قدری بودم، مراجعت نمودم منزل. رفتم منزل والی، عقدکنان منصورالحکماء که دختر نصیرحضور، نواده مرحوم امین حضور را گرفته است. آنجا سلطان العلماء بود، آقا سید علی اکبر بعد آمد، حاجی سید محمد باقر سبزواری بود، انتظام الدوله بود، نظم الدوله بود، امین حضور بود.

چهارشنبه ۲۱ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۱

صبح از خواب برخاستم. از دیشب ساعت هفت باران خوبی آمده، تمام زمین ها را گل نموده است. سوار شدم رفتم درب خانه به خاکپای مبارک مشرف گردیدم. مدتی بودم، آمدم منزل. نهار صرف نمودیم، دو مرتبه سوار شدم رفتم درب خانه. به التزام

رکاب مبارک سوار شدم رفتم باغشاه. آقای شعاع السلطنه بودند، ناصر السلطان، فخر الملک و سیف السلطان و سایر عمله خلوت بودند. تا غروب آفتاب شرف اندوز خاکپای مبارک بودم. بعد رفتم به دیدن جلال الدوله که دو روز است از حکومت یزد احضار گردیده اند.

پنجشنبه ۲۲ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۱

صبح از خواب برخاستم رفتم درب خانه مدتی خلوت بود نتوانستم شرف اندوز خاکپای اقدس اعلی گردم. آمدم منزل نهار خوردم. چند چیز بود که خاطر من رفته بود بنویسم: تقریباً ده روز است که سردار افخم از ریاست اداره معزول و سعید السلطنه منصوب (گردیده است. احتساب و قروال خانه شهر و ریاست دو فوج (را) به مختار السلطنه داده اند. شیخ الاطباء امروز هفت روز است که مرحوم شده است.

جمعه ۲۳ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۱

صبح رفتم درب خانه به خاکپای مبارک مشرف گردیدم، مراجعت نمودم. نهار را خوردم خوابیدم. امجد الملک آمد، رفتیم شاهزاده عبدالعظیم زیارت کردیم. سر قبر شاه شهید فاتحه خواندیم. مراجعت نمودیم آمدم درب منزل وزیر اعظم پیاده گردیدیم. مدتی آنجا بودیم. بعد آمدم منزل. علاء الدوله هم دیشب وارد گردید از شیراز.

شنبه ۲۴ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۱

صبح از خواب برخاستم آمدم بیرون. شمس الملک آمد آنجا. به اتفاق رفتیم درب خانه به خاکپای مبارک مشرف گردیدیم. تمام وزراء بودند. شاهزاده ظل السلطان